

مقدمه

عالمان حدیث، فقها، فلاسفه و علمای لغت، در مورد معنی دقیق هرمنوتیک یا تأویل اختلاف نظر وجود دارد.

کاربرد واژه تأویل در آیات قرآن کریم، انگیزه‌های برای بحث‌های گسترده درباره تأویل شده است. این واژه در قرآن هفده بار به کار رفته است. از جمله در آیه هفت سوره مبارکه آل عمران که تأویل به معنای «قول» گرفته شده است و یا در آیات ۷۸ و ۸۲ سوره مبارکه کهف که «تأویل افعال حضرت خضر (ع) است که موسی (ع) تحمل آن را نداشت.» و یا در آیات مختلف در سوره یوسف که از تأویل به «تعبیر خواب» تفسیر و معنا شده است. به هر حال، این نکته مورد اهمیت است که معنی تأویل، عدول از معنای ظاهر است یا به صورت معنی ثانوی یا تفسیر و یا حتی رمز و باطن آیات که هر کدام از این معانی در موقعیتی خاص به کار رفته است و می‌رود.

برای مثال، وقتی **محمد بن جریر طبری** در تفسیرش مرتب می‌نویسد: «القول فی تأویل قوله کذا و کذا» یا «اختلف اهل التأویل فی هذه الآیه»، مرادش از تأویل تفسیر است. اما در حقیقت، معنی تأویل با تفسیر

فرق دارد. زیرا آگاهی از تفسیر همه آیات

قرآن ممکن است، در حالی که تأویل

بعضی آیات قرآن را کسی نمی‌داند

[روش‌های تأویل در قرآن: ۳۸].

ابن تیمیّه در مورد قابل

فهم بودن تفسیر همه آیات

قرآن می‌گوید:

«هیچ آیه‌ای از قرآن،

از نظر معنا مبهم نیست که

غیرقابل فهم باشد. خداوند قرآن

را فرو فرستاده تا دانسته شود و به

فهم درآید و در آن تدبیر شود. گرچه

عنوان «هرمنوتیک» ظاهراً برای اولین بار به وسیله جی. سی. دانهاوسر در کتاب «هرمنوتیک مقدس» در سال ۱۶۵۴م. به کار رفته است. هرمنوتیک در ادبیات اسلامی و ایرانی به «تأویل» معنی شده است و در این صورت، این کلمه، حداقل قدمتی به اندازه ظهور اسلام دارد. واژه تأویل علاوه بر معنای لغوی در هر یک از حوزه‌های معرفت دینی، اصطلاحی خاص دارد. خلط بین معنای لغوی و اصطلاحی تأویل، سبب اشتباه و انحراف در تفسیر متون دینی شده است و می‌شود. هر کدام از فرقه‌ها و مکتب‌های اسلامی با تمسک به این کلمه و با محور قرار دادن تفکرات خویش، به آیاتی از قرآن استدلال کرده‌اند. جبر، تفویض، اباحه‌گری و حتی نفی احکام شریعت و عبادات و نفی رستخیز و... از جمله اموری هستند که با تأویل قرآن نتیجه گرفته شده‌اند.

این نوشتار گامی است در شناخت بیشتر این علم در سه حوزه معرفت دینی شامل حوزه متون اسلامی، حوزه مکاتب باطنی و حوزه فقه و اصول.

کلیدواژه‌ها: تأویل، تنزیل، هرمنوتیک، تفسیر، ظاهر، باطن

معنی هرمنوتیک

هرمنوتیک یا تأویل، حداقل چهار معنای رایج دارد:

۱. مرجع، مآل و عاقبت: مفسران و عالمان علم حدیث بیشتر به این معنا توجه دارند.
۲. تفسیر و تبیین: متأخران و برخی از مفسران به آن تعبیر می‌کنند.
۳. رمز و باطن: باطنیه و غلات بیشتر این معنا را در نظر دارند.
۴. معنای خلاف ظاهر: بیشتر توسط اصولیین به کار می‌رود. بین علمای اسلامی اعم از متکلمین، اصولیین، مفسرین،

هرمنوتیک در قرآن کریم

بررسی تأویل در حوزه‌های متون اسلامی، مکاتب باطنی، فقه و اصول

محمد جواد پیشوایی

کارشناس امور قرآنی معاونت پرورشی وزارت آموزش و پرورش



تأویل آن را ندانند» [الاکلیل فی المتشابه و التأویل: ۲۱]. خداوند می‌فرماید: «تلك آیات الكتاب المبين، انا انزلناه قرآناً عربياً لعلکم تعقلون» [یوسف، ۲ و ۳]. پس خداوند مردم را به تدبیر و تفکر در آیات الهی تشویق کرده است و صد البته چیزی از قرآن از این حکم مستثنا نیست. اما این که همه آیات قرآن و همه معانی ظاهری و باطنی آن قابل فهم است یا خیر، جای تأمل دارد. خداوند می‌فرماید: «قل انما علمها عند ربی» [اعراف، ۱۸۷]. این نشان می‌دهد که انسان از درک همه معانی مختلف و نه ظاهری قرآن عاجز است و این همان است که به آن تأویل می‌گویند. پس حقیقت خارجی بعضی آیات (مثل آیات مربوط به قیامت، بهشت و دوزخ) را از نظر صفت و کیفیت کسی جز خدا نمی‌داند.

تأویل از دیدگاه علامه طباطبایی

علامه طباطبایی که در موضوع تأویل، صاحب نظریه و مکتب است، اعتقاد دارد که در عرف قرآن، تأویل عبارت است از حقیقتی که حکم، خبر و هر امر ظاهر دیگری بر آن اعتماد دارد [المیزان، ج ۸: ۱۳۵] و آن حقیقت، امری عینی است که سبب تشریح حکمی از احکام، یا بیان معرفتی از معارف و یا باعث وقوع حادثه‌ای از حوادث می‌شود [همان، ج ۳: ۵۲]. ایشان معتقدند، هر چیزی اعم از افعال، احکام و رویاها، به حقیقت یا حقایق عینی مستند است که آن حقیقت یا حقایق، منشأ قول، فعل، حکم و رویا و هر چیز دیگری است. ایشان در ذیل آیه ۸۲ سوره کهف می‌فرمایند:

«تأویل آن حقیقتی است که شیء آن را دربردارد و بر آن مبتنی است و بدان باز می‌گردد. مانند تأویل رویا که همان تعبیرش است و تأویل حکم که همان ملاک حکم است و تأویل فعل که همان مصلحت و غایت حقیقی است که فعل به خاطر آن تحقق یافته است. و تأویل یک واقعه، همان علت واقعی آن است که سبب وقوع واقعه شده است» [همان، ج ۱۳: ۳۴۹].

ایشان همچنین در مورد تأویل احکام ذیل آیه ۵۹ سوره نساء می‌گویند: «تأویل حکم یا احکام، عبارت است از آن مصلحت واقعی که حکم از آن ناشی می‌شود و سپس آن مصلحت بر عمل به آن حکم مترتب می‌گردد» [همان، ج ۴: ۴۰۲]. برای مثال می‌توان گفت: یکی از مصالحی که باعث شده نماز تشریح شود، لزوم دوری جستن مردم از فحشا و منکر است. حال اگر مردم به‌طور واقعی به این حکم عمل کنند، دوری جستن از زشتی‌ها بر عمل آن‌ها مترتب خواهد شد. علامه می‌گوید: «رابطه فعل و شیء با تأویلش مانند رابطه ضرب با تأدید و رگ‌زدن با معالجه است، نه نظیر رابطه الفاظ و مفاهیم با مصادیق. مانند عبارت: «جاء زيد» که مصداق آن آمدن زيد در خارج است» [همان، ج ۳: ۲۶].

از دیدگاه علامه طباطبایی، جمیع آیات قرآن دارای تأویل است [همان، ج ۳: ۵۴]. ایشان تأویل قرآن را حقیقتی واقعی می‌دانند که مستند تمام بیانات قرآنی، اعم از حکم، موعظه یا حکمت و نیز محکم و متشابه است [همان، ج ۱۰: ۶۶].

پس به نظر ایشان، تأویل قرآن عبارت است از «حقایق خارجی» که آیات قرآن در معارف، شرایع و سایر بیاناتش بدان مستند است [همان، ج ۳: ۵۳] و در جای دیگر می‌فرمایند:

«تأویل قرآن، مدلول الفاظ قرآن نیست، بلکه بالاتر از آن است که شبکه الفاظ بتواند بدان دست یازد. اگر خداوند آن حقیقت را به صورت مجموعه‌ای از الفاظ نازل کرد، به جهت آن است که آن را تا حدودی به اذهان نزدیک سازد، چنان که خود



از دیدگاه علامه طباطبایی، جمیع آیات قرآن دارای تأویل است. ایشان تأویل قرآن را حقیقتی واقعی می‌دانند که مستند تمام بیانات قرآنی، اعم از حکم، موعظه یا حکمت و نیز محکم و متشابه است

رابطه حقیقت یا حقایق قرآنی با الفاظ قرآن از نوع دال و مدلول نیست، بلکه رابطه مَثَل و مُمَثَل است. یعنی خداوند حقیقت قرآن را جهت نزدیک کردن به اذهان، لباس الفاظ پوشیده است



است، در جایگاهی است که خداوند آن را «کتاب حکیم» نامیده است. عباراتی هم چون «آم الكتاب»، «لوح محفوظ»، «کتاب حکیم» و «کتاب مکنون»، در آیات زیر جایگاه تأویل قرآن را نشان می‌دهد:

۱. «حم × والکتاب المبین × انا جعلناه قرآناً عربياً لعلکم تعقلون × وانه فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم» [زخرف، آیات ۱-۴]: «آم الكتاب» ذکر شده در این آیات شریفه، جایگاهی است برای تمام حقایق این عالم. برخی دیگر از آیات قرآن این موضوع را تأیید می‌کنند. از جمله سوره حجر آیه ۲۱، سوره یس آیات ۸۳-۸۲ و سوره قمر آیات ۴۰-۴۹.

۲. «بل هو قرآن مجید × فی لوح محفوظ» [بروج، آیات ۲۱-۲۲]: «لوح محفوظ» در این آیه شریفه اشاره به این دارد که قرآن مجید همواره مجموعه حقایق عالم طبیعت با تمام مخلوقاتش و همه حقایق اخروی است که همه در این لوح محفوظ وجود دارد.

۳. «انه لقرآن کریم × فی کتاب مکنون» [واقعه، آیات ۷۸-۷۷]: «کتاب مکنون» همان کتاب مستندی است که همه حوادث خوب و بد عالم و همه اتفاقات جهان خلقت از ازل تا ابد و همه حقایق دنیوی و اخروی، در آن نهفته است.

از مجموع این آیات برمی‌آید که اول، مجموعه این عالم طبیعت با تمام مخلوقاتش یک حقیقت خارجی دارد که در قرآن کریم از آن به «خزائن»، «ملکوت» و «امر» تعبیر شده است. دوم این که هر چیزی در این عالم دارای ملکوت است. سوم، ملکوت هر چیزی نزد خداوند و در دست قدرت لایزال اوست و چهارم این که تمام مخلوقات، نازله عالم ملکوت هستند. و بالاخره پنجم این که ملکوت و امر، بسیط و واحد است و کثرات عالم خلق از ملکوت و امر که امری واحد و بسیط است، سرچشمه می‌گیرند. پس آسمان و زمین و مخلوقات، با همه کثرتشان، یک ملکوت دارند و این همان «آم الكتاب»، «کتاب مکنون» و «لوح محفوظ» است که تمام مخلوقات نازله آن و تمام حوادث به آن مستند است.

«ما اصاب من مصیبة فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر» [حدید، ۲۲]: «هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در نفس‌های شما [به شما] نرسد، مگر آن که پیش از آن که آن را پدید آوریم، در کتابی است. این کار برای خدا آسان است.»

در سوره قمر آیه ۵۰، سوره نساء آیه ۷۸، سوره رعد آیه ۳۹ و آیات دیگر در این زمینه، نکات سودمندی وجود دارد.

حقیقت خارجی همه چیز در عالم، همان تأویل است و تأویل همه چیز نهایتاً به خدا برمی‌گردد. و این درست همان توحید

قرآن می‌فرماید: «حم × والکتاب المبین × انا جعلناه قرآناً عربياً لعلکم تعقلون × وانه فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم» [زخرف، آیات ۱-۴]. «حاء، میم × سوگند به کتاب روشنگر × ما آن را قرآن عربی قرار دادیم، باشد که بیندیشند × و همانا که آن در کتاب اصلی، در نزد ما سخت والا و پر حکمت است.»

رابطه حقیقت یا حقایق قرآنی با الفاظ قرآن از نوع دال و مدلول نیست، بلکه رابطه مَثَل و مُمَثَل است. یعنی خداوند حقیقت قرآن را جهت نزدیک کردن به اذهان، لباس الفاظ پوشیده است، مانند بیان کردن مقاصد عالی به وسیله ضرب‌المثل، که آن مقاصد عالی را با ضرب‌المثل به ذهن‌ها نزدیک می‌سازند» [همان، ج ۳: ۴۹].

معنی دیگری از هرمنوتیک

گفته شد که یکی از معانی هرمنوتیک یا تأویل، معنای خلاف ظاهر است. دیدگاه دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که معتقد است، معنای باطنی لفظ می‌تواند در طول معنای ظاهری قرار گیرد. بدین معنی که هرمنوتیک می‌تواند با معنای ظاهر مخالف نباشد. برای روشن شدن این معنا از هرمنوتیک مثالی ذکر می‌کنیم: فرض کنید اگر کسی بگوید «زید کثیرالرماد» معنای ظاهری عبارت این است که «زید خاکستر زیاد دارد.» طبق اصطلاح مذکور، این معنا، تأویل به‌شمار نمی‌رود. معنای دیگر این جمله که در طول معنای ظاهری‌اش است، آن است که «زید مهمان زیادی دارد» و معنای دیگر عبارت مذکور آن است که «زید انسان سخاوتمندی است.» معنای دوم و سوم، معنای باطنی جمله هستند که طبق اصطلاح مذکور، هرمنوتیک یا تأویل نامیده می‌شود.

جایگاه تأویل قرآن

پس دانستیم که تأویل قرآن که مستند تمام مضامین قرآن





احکام دینی به این جهت تشریح شده تا راهی باشد برای وصول و رسیدن به حق. پس اگر راه دیگری یافت شود که ما را بهتر به حق برساند، رفتن آن راه لازم است، زیرا هدف، رسیدن به حق است

خارج اولین گروهی هستند که دست به تأویل زدند. آن‌ها با تأویل آیه «ان الحكم الا لله» [یوسف، ۴۰] بر امیر مؤمنان علی (ع) شوریدند که چرا تن به حکمیت داده است. علی (ع) درباره تأویل آن‌ها از آیات قرآن، فرمودند: «کلمة حق براد بها الباطل» [نهج البلاغه، خطبه ۴۰]: کلمه حقی را گفتند و از آن اراده باطل کردند.

معتزله و اشاعره هم در مسائلی از قبیل جبر، تفویض، امکان یا عدم امکان رؤیت خداوند، نفی یا اثبات صفات خدا، به تأویل قرآن پرداختند. گرچه معتزله در این امر مشهورتر از اشاعره هستند، اما هر دو در معنی تأویل و مصادیق آن اشتراکاتی دارند. مثلاً اشاعره و معتزله در تأویل صفات هم‌نظرند. آن‌ها صفاتی مانند «بد»، در آیه «یدالله فوق ایدیهیم» [فتح - ۱۰]، «قبضته» در آیه «والارض جميعاً قبضته يوم القيامة» [زمر - ۶۷] و یا «استواء» در آیه «الرحمن علی العرش استوی» [طه - ۵] و سایر صفات را اخباری می‌دانند که باید برخلاف ظاهرشان حمل کرد.

سومین گروه، صوفیه و عرفا هستند. آن‌ها ظواهر آیات قرآن را به کناری زده و به تأویل‌های رمزگونه پرداختند. به زعم اینان، الفاظ قرآن هیچ‌گونه دلالت وضعی و استعمالی بر آن ندارد و همه این الفاظ را رمزی و نشانه‌ای از یک معنای باطنی می‌دانند. برای مثال، آیه «و لیل عشر» [فجر، ۲] را به حواس دهگانه ظاهر و باطن تأویل می‌کنند. یا عناصر اصلی داستان یوسف (ع) را به قوای روحانی تأویل می‌نمایند. مثلاً یوسف را «قلب مستعد»، یعقوب را رمزی برای «عقل» و برادران یوسف را «ده حس ظاهر و باطن و غضب و شهوت» می‌شمرند [تفسیرالقرآن الکریم، ج ۲، ذیل آیه شریفه فوق].

گروه چهارم، برخی مفسران و فلاسفه هستند. آنان در جهت سازگار کردن آرای دینی با آرای فلاسفه، به‌خصوص افلاطون و ارسطو تلاش گسترده‌ای به کار برده‌اند. مثلاً ابن سینا در مورد آیه «ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر» [عنکبوت، ۴۵] می‌گوید: نماز حقیقی، تشبیه نفس ناطقه انسانی

افعالی است. چرا که اگر تأویل هر چیزی را همان مرجع، مصیر و مآلش بدانیم که از آن نشأت گرفته و عاقبت به آن برمی‌گردد، پس همه چیز از آن خداست و به او برمی‌گردد. «انالله و انا الیه راجعون» [بقره، ۱۵۶].

تأویل در گروه‌های مختلف اسلامی

بعضی از مفسران، دنباله‌روی از آیات متشابه قرآن را عامل اصلی در پدید آمدن نظریات انحرافی در میان مسلمانان می‌دانند. علامه طباطبایی در این زمینه می‌فرماید:

«اگر کسی بدعت‌ها و عقاید فاسدی را که باعث شد بعد از پیامبر (ص)، فرقه‌های اسلامی از حق منحرف شوند، پی‌گیری کند، درخواهد یافت که اکثر آن‌ها انحرافشان به علت دنباله‌روی از متشابه و تأویل قرآن بر غیرمراد و مقصود خداوند بوده است؛ چه آن‌ها که در فقه دچار اشتباه شدند و چه آن‌ها که در معارف به دام انحراف گرفتار آمدند. گروهی به تجسیم معتقد شدند و گروهی به جبر و گروهی به تفویض. جمعی لغزش پیامبران و دسته‌ای نفی صفات از خداوند و گروهی تشبیه و زیادت صفات را در خداوند اثبات کردند» [المیزان، ج ۳: ۴۱].

در جهت پیروی از متشابهات هم‌چنین گروهی گفته‌اند: احکام دینی به این جهت تشریح شده تا راهی باشد برای وصول و رسیدن به حق. پس اگر راه دیگری یافت شود که ما را بهتر به حق برساند، رفتن آن راه لازم است، زیرا هدف، رسیدن به حق است، به هر طریقی که میسر باشد. برخی دیگر چنان از راه اصلی منحرف شده‌اند که می‌گویند: تکلیف، مقدمه‌ای برای رسیدن به کمال است. پس بعد از رسیدن به کمال، بقای تکلیف معنا ندارد.

البته آمیختگی مسلمانان با علمای ادیان و مذاهب دیگر به‌ویژه بعد از فتوحات اسلامی و ترجمه فلسفه و علوم دیگر به زبان عربی، عامل دیگری در پدید آمدن جریان‌های تأویلی است. گروه‌های به‌وجود آمده در مورد تأویل، حداقل به دو گروه عمده تقسیم می‌شوند:

گروه اول آن‌ها که معتقدند قرآن به زبان رمز و اشاره سخن گفته است و ظواهر آیات قرآن رمزی بیش نیستند. گروه‌هایی چون باطنیه، غلات، صوفیه، برخی عرفا و بعضی فلاسفه در تأویلاتشان این راه را دنبال کرده‌اند. البته فلاسفه، عرفا و صوفیه، از الفاظ قرآن رمز معنای کلی و باطنیه و غلات رمز برای اشخاص گرفته‌اند.

گروه دوم آن‌ها هستند که تأویلاتشان با الفاظ ارتباط دارد و تأویلات آن‌ها نوعی تأویلات مجازی محسوب می‌شود. متکلمان، فقها و بسیاری از مفسران در این گروه جای دارند.

در دسته‌ای از روایات دیگر، تفسیر و تأویل به صورت مترادف به کار رفته است. از جمله امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرماید: «تجلی بالتنزیل ابصارهم و یرمی بالتفسیر فی مسامعهم». [نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰].

ملاحظه می‌شود که در این کلام، واژه تفسیر در برابر تنزیل به کار رفته است، در حالی که در روایات پیشین، تأویل در برابر تنزیل به کار رفته بود. بنابراین می‌توان گفت در این روایت، تأویل و تفسیر مترادف هستند. اما در دسته‌ای دیگر از روایات، تفسیر با تأویل هم معنی نیستند. برای مثال، حضرت علی (ع) در نامه‌ای خطاب به معاویه، پس از بازگ کردن گوشه‌هایی از تاریخ انبیا و اولیای الهی می‌فرماید: «کل ذلك نقص علیک من انباء ما قد سبق و عندنا تفسیره و عندنا تأویله» [بحارالانوار، ج ۳۳: ۱۳۳] این عبارت در مترادف‌نویسی تأویل و تفسیر ظهور دارد.

دیدیم که در برخی روایات، تأویل با تفسیر مترادف است و در برخی دیگر تقابل دارد. در این صورت می‌توان برای آن‌ها رابطه‌ی عموم و خصوص مطلق در منطق قائل شد. یعنی تأویل، عام و تفسیر خاص است. اگر تأویل را عبارت از «معنای

به اجرام فلکی است [روش‌های تأویل در قرآن: ۶۷].

و اما شیعه امامیه نیز قائل به تأویل است؛ البته با مبانی سه‌گانه قرآن، سنت صحیح و عقل. امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرماید: «قسم به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، چیزی نیست جز فهمی که خداوند به بنده‌اش درباره کتاب می‌دهد و آن چه که در این صحیفه است.» [التفسیر و المفسرون، ج ۱: ۵۹] از نظر شیعه، غیر از قرآن که آیتش مفسر یکدیگر است، دو چیز دیگر در تأویل قرآن نقش دارد: یکی سنت صحیح که حضرت در کلام فوق به آن اشاره داشته‌اند و دیگری فهم صحیح آیات که با به کار انداختن عقل میسر می‌شود.

امامان معصوم ما علیهم السلام هرگونه تأویل ناروایی را در مورد قرآن مردود دانسته‌اند و همه این تأویلات باطل غلات، باطنیه، فلاسفه، معتزله، اشاعره و ... را رد کرده‌اند.

تنزیل و تأویل

«من برای تنزیل جنگیدم و تو کشته‌ی تأویل هستی.» این مضمون حدیثی است که پیامبر (ص) خطاب به حضرت علی (ع) فرموده و به صورت‌های مختلف نقل شده است. [فروع کافی، ج ۵: ۱۰؛ بحارالانوار، ج ۲۳: ۳۰۷]. این کلام با سندهای مختلف و متفاوت در کتاب‌های حدیث ذکر شده است. و در مورد معنی مترادف، تفاوت یا تشابه این دو واژه نکات سودمندی دارد.

در روایات متعدد، گاهی تنزیل در مقابل تأویل و گاهی در کنار هم مترادف با تفسیر به کار رفته و گاهی هم به تنهایی آمده است. از سلمان فارسی نقل شده است که گفت: «علی (ع) همه قرآن را جمع‌آوری کرد و با دست خود تنزیل و تأویل آن را نوشت [بحارالانوار، ج ۸۹: ۴۰]. در این معنا، تنزیل و تأویل دو معنای متفاوت دارند.

حضرت علی (ع) در قسمتی از نامه خود به معاویه می‌نویسند: خداوند را بندگان است که به تنزیل ایمان دارند و به تأویل آگاه‌اند [بحارالانوار، ج ۳۲: ۴۲۹]. در روایتی آمده است که میثم تمار به ابن عباس گفت: درباره تفسیر قرآن هر چه می‌خواهی از من بپرس، زیرا من تنزیلش را بر امیرمؤمنان علی (ع) قرائت کرده‌ام و ایشان تأویل آن را به من آموخته است [همان، ج ۴۲: ۱۲۸].

در روایت بالا مشاهده می‌شود که واژه‌های تنزیل و تأویل به نوعی در مقابل هم به کار رفته‌اند و نتیجه می‌گیریم که تنزیل چیزی غیر از تأویل است.

**امامان معصوم ما علیهم السلام
هرگونه تأویل ناروایی را در
مورد قرآن مردود دانسته‌اند و
همه این تأویلات باطل غلات،
باطنیه، معتزله، اشاعره و ... را
رد کرده‌اند**

مراد از الفاظ «بگیریم، بدیهی» است که همه انواع معانی را شامل می‌شود. پس در این صورت می‌توان گفت که هر تفسیری نوعی تأویل است، اما هر تأویلی تفسیر نیست.

در برخی روایات، اساساً تأویل به صورت مستقل به کار رفته است و بیشتر ناظر بر مدلول لفظ یا مصادیق الفاظ است. مثلاً منقول است که معاویه در بحثی خطاب به ابن عباس گفت: «مناقب علی (ع) و اهل بیت (ع) او را نگو. ابن عباس گفت: ما را از تأویل قرآن نهی می‌کنی؟ جواب داد: بلی. ابن عباس گفت: «فنقرأه و لانسأل عن ما عنی الله به»: قرآن را بخوانیم، ولی نگوییم مقصود خداوند از آن چیست؟ [همان، ج ۲۵: ۳۷۵]. چنان که ملحوظ است، در این خبر «ما عنی الله به» یعنی مقصود خداوند از قرآن، تأویل آن نامیده شده است.

یاز امام محمد باقر (ع) از وجه تسمیه جمعه سؤال شد. حضرت فرمود: تأویل جمعه آن است که خداوند بدین منظور جمعه را به این نام نامیده است که در این روز، همه جن و انس و اولین و آخرین را جمع می‌کند [همان، ج ۲۴: ۳۹۹].

در روایت زیر، تأویل در مورد مصادیق الفاظ استعمال شده است:

هارون الرشید از امام کاظم (ع) پرسید: چرا شما خود را فرزندان رسول

خدا (ص) می‌دانید، در حالی که فرزندان علی (ع) هستید؟ امام فرمود:

همه اتفاق نظر دارند که در جریان مباحله، کسی جز علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) با پیامبر (ص) نبوده است. بنابراین، در آیه مباحله - آیه ۶۱ سوره آل عمران - تأویل ابناءنا، حسن و حسین (ع) و تأویل نساءنا، فاطمه (س)، و تأویل انفسنا، علی (ع) است [همان، ج ۳۵: ۲۱۱]. واضح است که معنای لغوی ابناءنا و نساءنا و انفسنا، حسن و حسین، فاطمه و علی نیست، بلکه آن‌ها مصادیق این الفاظ هستند.

معناشناسی هرمنوتیک

در کتاب‌های شیعه و اهل سنت، روایاتی آمده است به این مضمون که قرآن ظاهر و باطن و حدّ و مطلع دارد.

محمد بن منصور از امام کاظم (ع) نقل کرده است که فرمود: «ان للقرآن ظاهراً و باطناً» [کافی، ج ۴: ۵۴۹]. یا از علی (ع) نقل شده است که فرمود: «ما من آیه الا و لها اربعة معان، ظاهر و باطن و حدّ و مطلع، فالظاهر التلاوة، و الباطن الفهم، والحد هو احکام الحلال و الحرام، و المطلع هو مراد الله من العبد بها» [تفسیر الصافی، ج ۱: ۲۸]. یا از پیامبر مکرم اسلام (ص) نقل شده است که فرمود: «ما فی القرآن آیه الا و لها ظهیر و بطن و ما فیهِ حرف الا و له حد و لكل حد مطلع» [البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱: ۲۰].

از مجموع روایات منقول در کتاب‌های اهل سنت و شیعه مستفاد می‌شود که قرآن ظاهر و باطن دارد. دارای چندین ظاهر و باطن است و حدّ و مطلع نیز دارد.

باید دانست که ظاهر و باطن و تنزیل و تأویل، چیزی نیست که به قرآن اختصاص داشته باشد، بلکه در هر کلام معنادار، ساری و جاری است. یعنی گوینده و شنونده هر کدام هنر خود را در بیان آن با معنای مورد نظر در شکل الفاظی زیبا و فهم دقیق معنی باطنی نشان می‌دهند که البته این کلام بشری با کلام قرآن کریم اختلاف فراوان از نظر فصاحت و بلاغت، چگونگی و نوع ظاهر و باطن و... دارد که این مثال صرفاً به منظور تقریب به ذهن موضوع مورد بحث طرح شد.

در هر حال، قرآن کریم یک قوس نزولی و یک قوس صعودی دارد؛ قوس نزولی «تنزیل» و قوس صعودی «تأویل» است.

آگاهان به تأویل

از آن‌جا که قرآن برای هدایت مردم آمده است، تحقق این

باید دانست که ظاهر و باطن و تنزیل و تأویل، چیزی نیست که به قرآن اختصاص داشته باشد، بلکه در هر کلام معنادار، ساری و جاری است

تأویل در فقه و اصول

محور بحث تأویل در اصول فقه، میزان ظهور یا عدم ظهور لفظ در معناست. یعنی محدوده تأویل به الفاظ ظاهر منحصر می‌شود و شامل تأویل در الفاظ خفی، مشکل، متشابه و امثالهم نمی‌شود. پس براساس این نظر، تأویل عبارت است از حمل لفظ بر معنایی که در آن ظهور ندارد، از روی دلیل ظنی [روش‌های تأویل قرآن: ۲۷۰]. با این حساب، در اصطلاح علم اصول، تأویل، تعیین و تبیین مراد شارع از روی دلیل ظنی است و تفسیر، تعیین و تبیین مراد شارع از روی دلیل قطعی است [الموجز فی اصول الفقه: ۱۲۴]. از نظر فقه و اصول، الفاظی که در قرآن استعمال شده، از دو حالت خارج نیست: یا مراد از آن‌ها واضح است یا مراد آن‌ها واضح نیست. دسته اول نص، ظاهر و محکم است و دسته دوم خفی، مشکل و متشابه. مثلاً آیه «ان الله بكل شیء علیم» [عنکبوت، ۶۲]. مقصود آیه و دلالت آن بسیار واضح است و آن علم کامل خداوند است به همه چیز. و کلمه «ید» در آیه «ید الله فوق ابدیهم» [فتح، ۱۰] را که به معنای قدرت تفسیر کرده‌اند، به عنوان کلمات تأویل‌پذیر محسوب کرده‌اند.

امر جز با فهم آن میسر نیست. بنابراین، بر طبق آیات و روایات متعدد، از جمله آیه ۱۱۳ سوره نساء که می‌فرماید:

«و انزل الله علیک الكتاب و الحکمة و علمک ما لم تکن تعلم...»: «و خداوند بر تو کتاب و حکمت نازل کرد و چیزهایی به تو آموخت که از این پیش نمی‌دانستی...» نتیجه می‌گیریم که فهم قرآن و آگاهی از تنزیل و تأویل محصور در خداوند نیست. برخی از انسان‌های خاص با داشتن ویژگی‌های منحصر به فرد نیز می‌توانند به تأویل قرآن آگاه باشند. زیرا به‌طور قطع هدف خداوند از انزال قرآن هدایت مردم است و قصد مبهم‌گویی و طرح معما را ندارد. لذا بی‌شک آن را در الفاظ و عباراتی بیان می‌کند که حاکی از مقاصد او باشد. خداوند در قرآن و آیات آن تأکیداتی در این زمینه دارد. واژه‌هایی چون «بیان»، «مبین»، «بینات» و «مبینات» به همین امر اشاره دارد.

پیامبر(ص) اولین و سزوارترین فرد در شناخت تأویل قرآن است. به نص قرآن و روایات، خداوند همه تنزیل و تأویل را بر وجود مبارک ایشان نازل کرده است: «و انزل الله علیک الكتاب و الحکمة» [نساء، ۱۱۳].

بعد از پیامبر(ص)، علی(ع) جامع‌ترین فرد در دانش تأویل قرآن است. ملازمت مستمر با پیامبر مکرم اسلام(ص)، عالم بودن ایشان به صورت جامع و کامل که مورد اعتراف همه دانشمندان و ادبایست و روایات متعدد دیگر در این زمینه نشان می‌دهد که حضرت به تأویل قرآن به‌طور کامل احاطه داشته‌اند. عمار در روایتی آورده است: «رسول خدا(ص) خطاب به علی(ع) فرمود: تو به حلال و حرام، فریض و احکام، تنزیل و تأویل، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و... آگاه هستی.» [بحارالانوار، ج ۴: ۱۸۱]. یا در روایت دیگری آمده است که پیامبر(ص) به علی(ع) فرمودند: «انا صاحب التنزیل و انت صاحب التأویل» [همان، ج ۳۹: ۹۳].

هم‌چنین روایات فراوانی بر این امر گویاست که غیر از پیامبر(ص) و علی(ع)، اهل بیت(ع) نیز به تأویل همه قرآن آگاهی داشته‌اند. از قول امام محمدباقر(ع) آمده است: «خداوند تنزیل و تأویل قرآن را به پیامبر(ص) آموخت و ایشان به علی(ع) و او نیز به ما تعلیم داده است.» [روش‌های تأویل در قرآن: ۱۳۲]، به نقل از کتاب بصائر الدرجات، [۳۱۵].

گرچه روایاتی موجود است که فهم تأویل قرآن به‌طور مطلق از مردم نفی شده است، اما هر دسته‌ای از مردم به میزان فهم و درک و دانش خود می‌توانند از معانی و حقایق قرآن بهره ببرند.

منابع

۱. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم. الاکلیل فی المتشابه و التأویل. دارالایمان. اسکندریه. بی‌تا.
۲. اسعدی، محمد بن عبیدالله. الموجز فی اصول الفقه. چاپ اول. دارالسلام. قاهره. ۱۴۱۰ هـ.ق.
۳. بحرانی، سیدهاشم. البرهان فی تفسیر القرآن. مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان. قم. بی‌تا.
۴. ذهبی، محمد حسین. التفسیر و المفسرون. چاپ دوم. دارالاحیاء التراث العربی. بیروت. ۱۳۹۶ هـ.ق.
۵. شهیدی، سید جعفر. ترجمه نهج البلاغه. چاپ دوم. انتشارات انقلاب اسلامی. تهران. ۱۳۷۰ ش.
۶. شاکر، محمد کاظم. روش‌های تأویل در قرآن. چاپ سوم. انتشارات بوستان کتاب. قم. ۱۴۰۱ هـ.ق.
۷. صدوق، محمد بن بابویه. من لایحضره الفقیه. دارالصعب و دارالتعارف. بیروت. ۱۳۹۳ هـ.ق.
۸. طباطبایی، محمد حسین. المیزان فی تفسیر القرآن. چاپ سوم. انتشارات اسماعیلیان. قم. بی‌تا.
۹. فولادوند، محمد مهدی. ترجمه قرآن کریم. چاپ پنجم. انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی. قم. ۱۳۸۴ ش.
۱۰. قمی، شیخ عباس. مفاتیح الجنان. انتشارات فروغی. قم. ۱۳۷۵ ش.
۱۱. کاشانی، ملاعبدالرزاق. تفسیر القرآن الکریم. چاپ اول. انتشارات ناصرخسرو. تهران. بی‌تا.
۱۲. کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی فی الحدیث. چاپ چهارم. دارالصعب و دارالتعارف. بیروت. ۱۴۰۱ هـ.ق.
۱۳. مجلسی، محمدباقر. بحارالانوار. چاپ دوم. مؤسسه الوفاء. بیروت. ۱۴۰۳ هـ.ق.
۱۴. ناصرخسرو، ابومعین. وجه دین. چاپ اول. انتشارات طهوری. تهران. ۱۳۴۸.